

فصل‌نامه‌ی علمی زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا

س ۱۳، ش ۱ (پیاپی ۲۹)، بهار ۱۴۰۱

صص: ۱۶۶-۱۴۹

شاپا: ۸۴۵۷-۲۲۵۱

ترکیب‌سازی‌های واژگانی در تحفه فتحیه اثر ابوالفضل علامی

آذر موسوی قوام آباد

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی. یاسوج، ایران

دکتر محمدرضا معصومی (نویسنده‌ی مسئول)

گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی. یاسوج، ایران

دکتر جلیل نظری

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی. یاسوج، ایران

چکیده

واژگان، در هر زبانی به مثابه مصالح اولیه برای ساختمان آن زبان به شمار می‌آیند. به هر اندازه که در ساخت ترکیبات و واژگان هر زبان غنای بیشتری وجود داشته باشد به همان اندازه در زیایی و پویایی آن زبان تأثیر مثبت ایجاد می‌شود. ابوالفضل علامی، ادیب، تاریخ‌نگار و منشی اکبر یکم، بزرگ‌ترین پادشاه گورکانی هند بود که آثاری در موضوعات مختلف از وی برجای مانده است. یکی از آثار وی موسوم به تحفه فتحیه است. وی در ترکیب‌سازی واژگانی پاره‌ای از امکانات زبانی را مورد استفاده قرار داده که مهمترین آنها ترکیب‌سازی اشتقاقی است؛ بدین صورت که وی با استفاده از وندها، شبه وندها، ترخیم صفات فاعلی و مفعولی و استفاد ه از واژه‌های نامعمول، شیوه به خصوصی در فن نویسندگی به کار برده و در نتیجه ترکیباتی متنوع و گوشنواز ابداع نموده که در بلاغت و شیوایی سخن وی تأثیر به سزایی داشته است. با توجه به اینکه علامی در دانش لغت نامه صاحب تألیف است، می‌توان گفت که ترکیب‌سازی وی در نوشته‌های گوناگونش دارای پشتوانه‌ای قوی بوده است. در این مقاله هنر ترکیب‌سازی علامی به عنوان یکی از ویژگیهای برجسته زبانی وی، به روش توصیفی - تحلیلی مورد بررسی قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: ابوالفضل علامی، تحفه فتحیه، ترکیب‌سازی‌های واژگانی، تصریف، اشتقاق

۱- مقدمه

یکی از نویسندگانی که تحقیقات زیادی در آثار و احوال او صورت نگرفته شیخ ابوالفضل بن مبارک بن خضر متخلص به علامی است. «ابوالفضل بن مبارک معروف به ابوالفضل علامی، ابوالفضل دکنی یا شیخ ابوالفضل ناگوری ادیب، تاریخ‌نگار و منشی اول و معتمد اکبر یکم، بزرگ‌ترین پادشاه گورکانی هند بود.» (میرسلیم ۱۳۷۵، ج ۱: ۱۱۷) ابوالفضل نسل پنجم از شیخ موسی، از بزرگان منطقه سند بود. پدر بزرگ او شیخ خضر در ناگور منطقه‌ای در راجستان هند مستقر شد و پدرش «شیخ مبارک» در همان‌جا متولد شد. در ابتدا شیخ مبارک در ناگور نزد خواجه احرار تحت تعلیم قرار گرفت سپس به احمدآباد رفت و نزد شیخ ابوالفضل، شیخ عمر و «شیخ یوسف» آموزش یافت. سرانجام شیخ مبارک در آگرا مستقر شد و در آنجا بزرگ‌ترین پسرش ابوالفیض، شاعر پرآوازه و پسر دومش ابوالفضل در سال ۹۵۷ در ناگور به دنیا آمدند. ابوالفضل دومین پسر شیخ مبارک ناگوری و برادر کوچک‌تر فیضی ملک‌الشعرای دربار اکبر و از رجال دولت هندوستان بود. اجداد او از مردم یمن (و شاید از ابناء) بودند. (همان: ۱۱۸) دوران کودکی‌اش با پریشانی و نابه‌سامانی احوال پدر به تهمت الحاد همراه بوده است؛ باین‌حال تا پانزده سالگی دانش‌های متداول زمان خود را فرا گرفت. ابوالفضل، به سبب دانش و هوش سرشار از هفده سالگی وارد دربار شد، مراحل رشد و ترقی را به سرعت طی کرد و جزو مشاوران مورد اعتماد اکبر قرار گرفت. وی خدمات ارزشمندی در همین دوران انجام داد و به سرعت از مقربان پادشاه گردیده و منصب صدرالصدور یافت؛ و «به مزاج پادشاهی چنان جا کرده که محسود شاهزاده‌ها بود تا به امرا چه رسد و همواره در خدمت پادشاه چون عرض با جوهر قائم بود و امری بی صلاحیدش متمشی نمی‌شد.» (اورنگ آبادی، ۱۸۹۰ ج ۲: ۶۱۰).

«شیخ ابوالفضل وقتی به امر پادشاه از احمدنگر به اکبرآباد می‌رفت ناگاه گروهی بر وی تاخته او را با برادرش فیضی و سایر کسان بکشتند و گویند در آخر عمر اکبرشاه از وی دلخوش نبود و هم گویند قتل او به تحریک اکبرشاه نبود بلکه شاهزاده جهانگیر در آن هنگام که بر پدر طغیان کرد ترسید ابوالفضل اکبرشاه را بر وی برانگیزد و جمعی را به قتل او تحریک کرد. بعد از چندی به مأموریت‌های نظامی گسیل شده و به مناصب عالی دست یافته است. در سال ۱۰۰۷ برای تنظیم امور دکن بدان‌جا اعزام شده و در سال ۱۰۱۱ وقتی به پایتخت احضار شده بود، در بین راه به دست عمال شاهزاده سلیم که بعد از جهانگیر پادشاه شد، به قتل رسید. وی نیز مانند برادرش در ابداع دین الهی یا توحید مؤثر بود.» (نک: صفاء، ۱۳۷۳، ج ۵: ۱۶۹۹).

بیان مسئله

زبان فارسی را می‌توان یکی از پویاترین و زیباترین زبانهای دنیا دانست و به همین دلیل است که طراوت و شادابی آن در طول سالیان و قرنهای متمادی حفظ شده و به شکل امروزی به دست ما رسیده است به طوری که با ترکیب فعلها، اسمها، قیدها، صفتها، پسوندها و ... مفاهیم تازه ای خلق شده و در عین حال با زبان گذشتگان، شاعران و نویسندگان فاصله نمی‌گیرد و هر پارسی‌گویی به راحتی ادبیات و اشعار شاعران و نویسندگان گذشته را می‌فهمد و لذت می‌برد. «در زبان فارسی کمابیش همه عناصر اصلی واژه‌ای زبان (اسم، فعل، صفت، قید) با یکدیگر ترکیب می‌شوند و معناها و مفهومی‌های تازه می‌آفرینند و افزون بر آن در آمدن حروف اضافه (در ترکیب‌های فعلی) و پیشوندها و پسوندها بر سر و به دنبال واژه‌های ساده یا ترکیبی باز هم بر امکان گسترش دامنه واژگان زبان می‌افزاید.» (آشوری، ۱۳۸۶: ۱۵۵)

بسیاری از زبانها از جمله زبان فارسی، جزء زبانهای ترکیبی هستند و از ترکیب، تصریف و اشتقاق واژه‌ها و وندها بهره می‌برند. بنابراین واژه‌ها، معانی و کاربرد آنها عنصر بسیار مهمی در گسترش و تداوم آنها به شمار می‌رود. «واژه، کلید کشف تاریکی، رموز معماها و بزرگ‌ترین کشف انسان بر روی زمین است. اکتشافی که تا انسان است، جاودانه و تازه می‌ماند» (براهنی، ۱۳۷۱: ۶۰)

در این میان، زبان فارسی بیشترین فرایندهای ترکیب سازی را در خود دارد و از الگوهای چون تصریف، اشتقاق، وندافزایی و بهره می‌گیرد و بدین وسیله آثار ادبی و زبانی فاخری در این زبان خلق می‌گردد. به طوری که مفاخر ادبی زبان فارسی بدون بهره‌گیری از این امکانات زبانی قادر به خلق چنین آثاری نبودند. به همین جهت می‌توان گفت: «زبان فارسی به لحاظ قدرت امکانات ترکیبی، یکی از نیرومندترین زبانها است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۹۳)

ابوالفضل علامی یکی از نویسندگان و مورخان درباری اکبرشاه گورکانی بود که مناصب و مقامات زیادی در دستگاه‌های حکومتی وقت داشته و تفاسیر و کتابهایی در مورد وضع دربار اکبرشاه و دیگر شاهزادگان به رشته تحریر درآورده است. آنچه نوشته‌های وی در اثر موسوم به تحفه فتحیه را متمایز می‌سازد وجه غالب زبانی و ترکیب‌سازی‌های بدیع وی است و این وجه غالب در رو ساخت و در سطح اشتقاقی، تصریفی و نحوی زبان وی اتفاق افتاده است نه در معنی و باطن کلام. با توجه به اینکه علامی در دانش لغت نامه صاحب تألیف است، می‌توان گفت که ترکیب سازی وی در نوشته‌های گوناگونش پشتوانه‌ای قوی و قابل توجه داشته است: علامی لغت نامه‌ای به نام جامع اللغات دارد که در معانی

کلمات عربی به فارسی است:

«ابوالفضل قدیمی‌ترین کسی است که در حل و فهم لغات دری سعی کرد و کتاب لغتی به فارسی نوشت، و با آنکه در اصل عرب بود و زاییده هند، مع ذلک بر آن شد تا الفاظ عربی را از فارسی بیرون کشیده به جای لغات مذکور از لغات دری بگذارد» (بهار، ۱۳۳۷: ۲۸۹) ترکیب‌سازی‌های «اشتقاقی» بدیع علامی زیر عناوینی مانند: ترکیبات اسمی، ترکیبات وصفی، ترکیبات ونددار و شبه‌ونددار، صفات فاعلی و مفعولی مرکبِ مرخم و ... مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

روش پژوهش

پژوهش حاضر به روش تحلیلی و توصیفی و مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی است.

سوالات پژوهش

آیا علامی در ترکیب‌سازی واژگانی از نویسندگان پیش از خود تقلید کرده است؟

فرضیه‌ها

علامی نویسنده‌ای است که فارغ از هرگونه تقلید و تصنع، سبک خاصی در نویسندگی داشته است که مختص به خود اوست.

پیشینه تحقیق

طبق بررسی‌های انجام شده، در مورد آثار ابوالفضل علامی تحقیقاتی انجام شده است که به بعضی از آنها اشاره می‌گردد:

- ۱- مقاله «مقایسه عیار دانش با انوار سهیلی و کلیله و دمنه بر اساس تصحیحی نو با تکیه بر پنج نسخه خطی موجود در ایران و چاپ سنگی تاجیکستان» که در سال ۱۳۹۴ توسط هادی و همکاران تدوین شده است. (کهن نامه ادب پارسی، پاییز و زمستان ۱۳۹۴، صفحه ۲۷-۵۸) در این مقاله به «عیار دانش» ابوالفضل بن مبارک دکنی به عنوان دومین اثر بازنویسی شده از مجموعه داستان‌های کلیله و دمنه اشاره شده است که مؤلف بر اساس «انوار سهیلی» کاشفی و «کلیله و دمنه» نصرالله منشی گردآوری کرده است.
- ۲- «شرح حال و آثار تاریخی شیخ ابوالفضل علامی بن مبارک» که عنوان رساله دکترای سید آل یاسین رضوی در دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات تهران است. در این

تحقیق نویسندۀ به شرح زندگی علامی و آثار وی پرداخته است.

۳- مقاله «اکبرنامه ابوالفضل بن علامی، اوج تاریخ‌نگاری هند اسلامی» از رئیس السادات (نخستین همایش ملی ادبیات فارسی و پژوهش‌های میان‌رشته‌ای، ۱۳۸۹: حسین رئیس السادات عضو هیأت علمی دانشگاه بیرجند) در این تحقیق به معرفی اثر مهم و تاریخی علامی به نام اکبرنامه پرداخته شده است. و به چگونگی رونق تاریخ‌نویسی در هند در زمان اکبر شاه اشاره شده است.

۴- «معرفی تحفه فتحیه اثر ابوالفضل علامی و نگاهی به ویژگی‌های سبکی آن» آذر موسوی قوام آباد، محمدرضا معصومی، جلیل نظری، ماهنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب). این مقاله در حین تصحیح کتاب موسوم به تحفه فتحیه نوشته شده است و به بررسی این اثر از منظر سبک‌شناسی می‌پردازد.

۲- بحث و بررسی

۲-۱- ترکیبات ونددار

وندها به دو دسته تصریفی و اشتقاقی تقسیم می‌شوند: وندهای تصریفی وندهایی هستند که افزوده شدن آنها به کلمه، باعث ساختن کلمه جدید نمی‌شود. از جمله وندهای تصریفی می‌توان به علامت جمع و شناسه‌ها اشاره کرد.

درخت + ان (پسوند تصریفی) = درختان رفت + م (شناسه) = رفتم

اما وندهای اشتقاقی وندهایی هستند که معنای واژه را تغییر داده و واژه جدید می‌سازند. مانند وندهای مکان‌ساز «گاه»، «زار» و ...

کار + گاه (وند مکان‌ساز) = کارگاه (واژه جدید) شور + زار (پسوند مکان‌ساز) = شورزار (واژه جدید)

وندها در یک تقسیم‌بندی دیگر بر اساس اینکه به اول یا وسط یا آخر کلمه اضافه شوند به سه دسته پیشوند، میانوند و پسوند تقسیم می‌شوند. در این مقاله وندهای اشتقاقی که در تحفه فتحیه مورد استفاده قرار گرفته و واژگان جدیدی را به وجود آورده‌اند، مورد بررسی قرار می‌گیرند. هرچند ممکن است این وندها در آثار نویسندگان دیگر نیز به کار رفته باشد، ولی واژگانی که با اتصال این وندها به وجود آمده‌اند، بی‌سابقه یا کم‌سابقه و از نظر سبک ادبی قابل ملاحظه هستند.

۲-۱-۱- گاه و گاه

یکی از پسوندهای مکان‌ساز پربسامد در زبان فارسی پسوند «گاه» است که فرشیدورد

آنرا ضمیمه یا پیوست می‌نامد و در تعریف آن چنین می‌گوید: «ضمیمه یا پیوست، سازه دستوری نامستقلی است که به اول یا آخر یا وسط کلمه و نیمه کلمه‌ای بنام بنیاد ملحق می‌شود و کلمه مشتق و شبه مشتق می‌سازد» (فرشید ورد، ۱۳۸۶: ۸۸)

این پسوند در متن تحفه فتحیه با متصل شدن به واژگان و مصدرهای کهن فارسی و عربی مانند: بیغاره، جولان، نزهت، خمول و... ترکیبات و کلمات نو و زیبایی به وجود آورده است:

«الهی، چشمی و سرمه‌ای که خجلت‌زده و بال است تا از وحشت‌آباد گفت به نزهتگاه خاموشی رسیده نظارگی باشد» (علامی، بی تا الف: ۴۸)

نویسنده در این عبارت از دو ترکیب «وحشت‌آباد» و «نزهتگاه» برای سخن گفتن و خاموشی استفاده می‌کند. همان طور که در ادبیات فارسی غالب نویسندگان و شعرا خاموشی را از گفتار بیهوده بهتر می‌دانند، علامی نیز بر این باور است و چه ترکیبی بهتر از «نزهتگاه» می‌تواند بیانگر زیبایی سکوت و خاموشی باشد.

ترکیب‌های بیغاره‌گاه، جولانگاه، فسحتگاه، دانشگاه، بایستگاه و سیاستگاه نیز از ترکیبات نویی است که علامی به جا و مناسب از آنها استفاده کرده است:

«دل کوتاه‌بین از لب‌تشنگی سخن، سراب را دریا دانسته، بیغاره‌گاه دوربینان خرده‌بین گشت.» (علامی، بی تا الف: ۶۱) «...زمین خمسه را جولانگاه طبع آسمان‌گرای سازد.» (همان: ۶۹) «آن لعبتان تخیل‌گاه را از پیش‌طاق شناسایی انداخته.» (همان: ۷۲)

«دست به چندین تدبیر بایستی زد، امروز بددرونان و حیل‌اندوزان به پای خود بر دار می‌آیند و به رای خود در سیاستگاه پاداش می‌افتند.» (همان: ۹۳) «تخلبندی و مرتبه‌آرایی معنی را به گزیده بازدارد و لفظ پهلویجویان فروگذارد و داستان را به بایستگاه آورد» (همان: ۱۰۲) «آشفته بی‌سر و دل را پای‌بند دانشگاه رسمی گردانیده» (همان: ۱۰۷)

«الطاف شاهنشاهی مرا فروگرفت و از نشیب‌گاه گمنامی بر فراز بلندپایگی برآورد.» (همان: ۱۰۸)

دیگر ترکیبات با وند مکانی «گاه»: تابشگاه، پیشگاه، بارگاه (۱۱۲)، درگاه (۱۱۳)، سجده‌گاه، دیدگاه، اوجگاه، آشوبگاه (۱۱۴)، کارگاه، تماشاگاه، تابش‌گاه (۱۱۶)، غنجگاه (۱۱۸)، نظرگاه (۱۱۹)، نشاط‌گاه (۱۲۰)، صفت‌گاه، خرگاه (۱۲۴)، میدان‌گاه (۱۳۱)، منزلگاه (۱۳۳)، حوض‌گاه (۱۳۴)، وطنگاه (۱۳۹)، نشستگاه (۱۴۲)، گزندگاه (۱۵۰)، مقصدگاه (۱۵۱)، بیم‌گاه، سیل‌گاه، شورش‌گاه (۱۵۲)، نورگاه، خمول‌گاه، عزیمت‌گاه (۱۵۴)، وزیدن‌گاه (۱۶۸)، کوچگه (۱۷۳)، تجردگه (۲۴).

۲-۱-۲- زار

پسوند مکان که انبوهی و فراوانی را می‌رساند و به مکان روییدن نیز اشاره دارد. در جملات و عباراتی که علامی به کار برده است نیز می‌توان این مفهوم را به وضوح مشاهده کرد. در عبارت زیر واژه هجزار را به کار برده است که در آثار دیگر شاعران و نویسندگان بی سابقه است:

«در مرگستان جان‌کنان خواهش و در هجزارِ سفله‌برآور، کشان‌کشان برد.» (همان: ۶۷).
ستم زار یکی دیگر از این واژه هاست که آن را به عنوان صفتی برای روزگار به کار برده است: «اسپهبد ملک و ملکوت، ناچار شهربند گردانید و در سیه‌خانهٔ ستم‌زار روزگار جای داده» (همان: ۷۲).

ممکن است بعضی از این واژه‌ها مانند خارزار و چمن‌زار بدیع و کم سابقه نباشند ولی واژگانی چون رسم‌زار، شگفت‌زار، حسن‌زار، علم‌زار و... از ابداعات خود نویسنده است: «درماندگان خارزار طبیعت از نارسایی فطری و همنشینی گروهی که نقد خویش به‌گروگان دکانچهٔ مألوف داده‌اند سر به‌شورش برداشتند.» (همان: ۱۰۱)، «افسردگی‌خاطر و شولیدگی‌دل، صفحه‌ای توانست نگاشت که آلودهٔ رسم‌زار پیشین نباشد» (همان: ۱۰۳)، «از نیرنگی کشاکش باطنی، در شگفت‌زار افتادی.» (همان: ۱۰۷)، «پور مبارک، تو را که از بخت خداداد به سعادتخانهٔ حقیقت پژوهی و چمن‌زار معنی‌شناسی، گزین‌منزلتی مکرمت شده» (همان: ۱۱۵)، «گروهی ربودگان حسن‌زار تقدیس، همانا نیروی پژوهش ندارند و راه چاره‌بسیجی نمی‌سپرنند.» (همان: ۱۱۸)، «نزدیک بود که در این سنگلاخ حیرت و خارزار عیب‌پژوهی، رخت هستی موهوم دربازد.» (همان: ۱۲۰) «در بینش نیکبسیجان ظاهرنگاه، خیر غالب طراز هستی گیرد و به علم‌زار حقیقت‌شناسانِ دوربین، شرُ همخوابهٔ محال.» (همان: ۱۲۱)، «لیکن از خودکامی و خویشتن‌آرایی، در سراب‌زار عالم رسمی و غولستان مصطلحات عرفی فرومانده.» (همان: ۱۲۲) «در افت و خیز گلزار تعلق، ترانهٔ آزادی می‌سراید.» (همان: ۱۲)، «امروز اگر مثل خدیو خانه در بیم‌زار افتد چه دور باشد.» (همان: ۱۵۰)

۲-۱-۳- کده

پسوند «کده» بمعنی خانه باشد همچون بتکده. (برهان: ذیل کده) کلمه «کد» در واژه‌های «کدخدا» و «کدبانو» نیز به همین معنی به کار رفته‌اند؛ به این معنی که «کدخدا» یعنی صاحب خانه (کد= خانه، خدا= صاحب) و «کدبانو» به معنی خانم خانه (کد= خانه، بانو= خانم). پسوند کده در نوشته‌های علامی به معنای مکان اشیا و رویدادها است و معنای فراوانی و کثرت یک شیء، یک صفت یا یک رویداد است:

«جهان‌نوردان آگهی‌طلب به غمکده تنگدلی نشسته، اندیشه سفر از دل ستردند.» (همان: ۷۱) «آن‌روز، صورت با معنی انباز بود، امروز هر دو در خلوتکده وحدت همرازاند.» (همان: ۷۵)، «چون از بتکده پندار به بارگاه نوازش خدیو جهان رسید، عطوفت او من گنگ هیچ‌مدان را زبان فصیح کرامت فرمود.» (همان: ۸۶) «آن عنادگزين ظلمت‌آمود که واگوئه را آمیخته شنوایی نگرداند و از دریچه گوش به صفوتکده دل نبرد.» (همان: ۱۰۱) «غره آذرماه سال چهلم الهی، کدورتکده خویش را در فراز کرده، برونسو در نگاشتن گرمی‌نامه از غیر واپرداخته بود.» (۱۰۴) «خوفی گره بر ابرو که گوناگون سرور عالم در محنتکده او راه نیابد.» (همان: ۱۱۲) «چون از روستاکده خود به شهرستان دانایی پیوست و به سجود آستان کیهان‌خدیو، پیشانی بخت روشنی پذیرفت.» (همان: ۱۱۸) «زهی شگرفکاری حال و نیرنگ‌سازی قلم. پایبند زندانکده بشریت، پرواز آسمان بی سویی می‌کند.» (همان: ۱۲۳) «در این آرامکده، پس از دو روز آگهی آمد که تفسیده‌دلان حسدپژوه آزرم برداشته، مکنون خاطر خبث‌آگین خود را برملا انداختند.» (همان: ۱۴۹) «لختی در این نامه نگاشته و درد دلی برون داده و آشکده به آب بیان فرونشانده و سیلاب را بند شکستند.» (همان: ۱۶۰)

۲-۱-۴- ستان

جای انبوهی چیزها چون گلستان و هندوستان و نیستان و نرگستان و سیستان. (آندراج، ۱۳۶۴: ذیل ستان)

«سینه خود را که محرم اسرار ایزدی است گورستان حیوانات می‌سازد.» (علامی، بی تا الف: ۵۱) «این شوریده‌شورستان طلب را شره سخن‌گزیدن و گزیدگی خود را خریدن بر این آورد که بزمی رنگین از سودای خود را آرایش دهد.» (۵۴) «در این مرگستان یکرنگی و برگریز دوستداری، هم‌زبان غم‌زدا که در مردم‌زاد، نشان از آن دادنی است به دست افتد.» (علامی، بی تا الف: ۶۰) «باطل آن است که در خوابستان عدم غنوده است.» (همان: ۸۷) «در سراب‌زار عالم رسمی و غولستان مصطلحات عرفی فرومانده و از کج‌گرایی و بدمستی، سلم را مقصد انگاشته، جشن آریند.» (همان: ۱۲۱) «به رهنمایی کم‌بینان شتردل و روز‌کوران کج‌گرای، چراغستان آگهی افروخته گشت.» (همان: ۱۲۵) «فرهنگ‌نامه‌های دبستان دانش‌پسندی، امروز عیار گوهر خرد برمی‌گیرند.» (همان: ۱۲۵) «او را غرض، پرده بر چشم ظاهرین فروهشت که در آن کارستان هنرمندی، توقع صله از بزرگان زمان کرد.» (همان: ۱۲۶) «غیری به شهرستان خاطر او راه نیابد.» (همان: ۱۳۱) «نورستان آفتاب و تاریکیان بدگوهر، هجوم مسالک شهر و هنگامه پژوهندگان نافرجام و یاور ناپدید و بارانداز نیافت.» (همان: ۱۵۳) «این غنودگان شبستان آگهی که بدین کردار

سفر واپسین نموده، به اندازه‌ی درستی نیت و راستی کردار پژوهش فرمودند.» (همان: ۱۵۶)
 «باغستان علم و فضل وی از گذرگاه مهربانی‌هایش لبخند زد.» (همان: ۱۶۷)
 از این جملات نویسنده به خوبی می‌توان فضای موجود در جامعه عصر نویسنده را دریافت. شاعر واژه مرگستان را برای یکرنگی و صداقت مردم زمان خود به کار می‌برد که نشان از تزویر و مکر مردم آن روزگار دارد. این نوع به کارگیری واژگان عادی و معمولی در موقعیت خاص و برجسته سازی آنها را می‌توان به تعبیری همان «رستاخیز» واژگان نامید. چنانچه نویسنده در ادامه از ترکیب «برگریز دوستداری» برای فقدان مهر و عطوفت استفاده می‌کند.

۲-۱-۵- سار

این پسوند گاه به معنای «شباهت و چگونگی»، گاهی به معنای «خوی و خلق»، گاهی در معنای «بو و شمیم» و گاهی به معنای «محل بسیاری و انبوهی» است (دهخدا: ذیل سار) کاربرد این پسوند در نوشته های علامی زیاد نیست:
 «لختی در آن خاکدان نامرادی و خوابگاه فراموشی و دیوسار ناهلی و سبکبار کمبینی، دم آسایش گرفته آمد.» (علامی: ۱۵۴) «سنگسارِ نیافت را رفتار کو و گفتار چه و خواهش کدام؟» (همان: ۳۹).

۲-۱-۶- چه

این پسوند در زبان فارسی به معنای کوچک سازی و تصغیر به کار می‌رود:
 «چون این کس به توفیق ایزدی در کوچه ناهلیت خانه ندارد..... سرپای آن نگارستان صورت که مایه فریب طفلان و رأس‌المال بازیچه هرزه کاران است» (علامی: بی تا الف: ۷۱)
 «هر طایفه‌ای به جنس خاص به وسیله آن پنج دریچه دل احتفاظ می‌برد.» (همان: ۷۹)
 «نقد خویش به گروگان دکانچه مألوف داده‌اند.» (همان: ۱۰۶) «از گلخن بیم و بستانچه امید و تابشگاه بستگی و نزهت جای گشادگی فراترک شده» (همان: ۱۱۷) «جواهر گرانبها سنگریزه سراچه اقبال باشد.» (همان: ۱۳۲) «چون ماهچه رایات جهانبانی جنت آشیانی به تازگی هندوستان را فروغی دیگر بخشید.» (همان: ۱۴۸)

۲-۲- ترکیبات شبه‌وندار

بعضی از واژه های معنادار غیر دستوری در فرایند واژه‌سازی به کار می‌روند و دقیقاً همان نقش وندها را به عهده می‌گیرند. این عناصر بر خلاف وندها معنای مستقلى دارند،

اما در معنای دیگری در نقش واژه سازهای زبان یعنی وندها عمل می‌کنند. در این جا دیگر معنای اصلی و اولیه آنها مطرح نیست، بلکه آنها کاربرد و نقش دستوری جدیدی می‌یابند. «شبه‌وندها (موارد میان‌مرزی) کلمات آزادی هستند که در ترکیب با کلمات دیگر با معنایی به جز معنی اصلی خود به کار می‌روند. شبه‌وندها هر گاه معنی اصلی خود را از دست بدهند و یا دیگر به صورت آزاد به کار نروند به وند تبدیل می‌گردند.» (کلباسی، ۱۳۸۰: ۱۴۵).

مهمترین واژگانی که در زبان فارسی به عنوان شبه وند عمل می‌کنند، خانه، نامه، شاه، آباد و... هستند که در زیر مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۲-۲-۱- نامه

نامه در لغت مطلبی است که خطاب بر فرد یا افراد معینی نوشته می‌شود و در مبحث دستوری، جزء پسین برخی کلمات است و به معنی نوشته‌ای است که در موضوع معین نگارش شده است. (دهخدا: ذیل نامه)

علامی در توصیف محتوای تحفه فتحیه واژگان چون: ماخلویانامه، قرطاسنامه‌ها، شگرف‌نامه و... به کار برده است که در بیان مقصود و تفهیم آن به مخاطب نقش به سزایی داشته است:

«ورقی چند را که بر زبان رسم، بیاض نامند و به لسان تحقیق، ماخلویانامه خوانند سیاه نماید و حالت مذبذب خود را خاطرنشین دوربینان عرصه بینش کند.» (علامی، بی تا الف: ۵۴) «به دستیاری ایزد یآوری که گنجینه‌گشای معانی است این ابوالعجب‌نامه را.» (همان: ۵۹) «در بعضی از قرطاسنامه‌های باستانی، عبری را به آدم هفت هزاری نسبت کنند.» (۸۰) «از اجازت صوری چه گشاید؟ رخصت‌نامه ته دل می‌باید.» (همان: ۸۸) «فراهم آمدن چندین فرهنگ‌نامه‌های دبستان دانش‌پسندی، امروز دانش را عیار می‌گیرند.» (همان: ۹۲) «از هزاران یکی پدید آید که این شگرف‌نامه درست برخواند.» (همان: ۱۰۱)

۲-۲-۲- سرا

در بحث معنایی و مفهومی، «سرا» و «خانه» به معنای مکان عینی به کار می‌رود. یعنی زمانی که از سرا و خانه سخن به میان می‌آید مکانی در ذهن شخص مجسم می‌شود. ولی در مفهوم انتزاعی تر آن، به جایی گفته می‌شود که فعالیت یا خدمتی خاص در آن مکان ارائه می‌گردد. مثلاً «کاروانسرا» جایی است که مخصوص اتراق کاروانیان است و فقط به این کار اختصاص دارد. در عبارات زیر که از تحفه فتحیه ذکر شده است نیز همین معنا مورد نظر است:

«آن سعادت‌مند ساده‌لوح تواند بود که هرچند به دولت‌سرای محبتِ کل و نزهت‌سرای رضای کل و دارالامن صلحِ کل نرسیده است اما به روشی که از راه عقل ناقص یا تقلید کامل آورده‌اند.» (همان: ۴۷) «مبدع سخن و مخترع معنی، حرف‌سرای خودستای، خاقانی، در ستایش آبادِ جهانِ مزور، نوش را با نیش و جراحت را با مرهم ترکیب داده» (همان: ۶۲) «در مواجهه شهودی وجدانی از کتب صوفیه که از فراخی حوصله بر فراز وصول آمده حرف‌سرا شده‌اند.» (همان: ۶۷). «این قدر نفع رساندی تا از حسرتِ نایافتِ مراتبِ دنیوی نجات یافته به گلشن‌سرای خرسندی رسیدی.... مراتبِ حکمی خلوت‌جای دل را کاروان‌سرای شبّه و شکوک ساخته.» (همان: ۶۷) «از آنجا که نسبت‌سرا شدن، از تهیدستی به استخوان نیاکان بازرگانی نمودن و کالای نادانی به بازارآوردن است.» (همان: ۱۴۳) بستان‌سرای (همان: ۷۳)، نگارین‌سرای (همان: ۷۹)، وحدت‌سرای (همان: ۸۲)، حقیقت‌سرای (همان: ۹۱)، صفوت‌سرای (همان: ۱۰۷)

۲-۲-۳- خانه

دلالت بر مکان انجام یک کار خاص یا وجود مفهومی خاص دارد که در فرایند شبه وندشدگی معنایی وسیع تر از مکانی که دلالت بر فضای محصور به نام خانه می کند، را شامل می شود و حالت اغراق گونه به خود می گیرد:

«من که همت در بیدلی داشته‌ام و روزی نیست که از آن دولت‌خانه به من الوشی نرسد.» (همان: ۵۵) «از بدایع آنکه، من در گرد آهنگرخانه در جستجوی شمشیر؛ روزگار به دست کارپرداز قلم می‌دهد.» (همان: ۱۳۲) «امروز اگر مثل خدیوخانه در بیم‌زار افتد چه دور باشد.» (همان: ۱۵۰)

۲-۲-۴- جای

همان طور که از معنای کلمه «جای» بر می آید، این واژه بر مکان اشیاء و مفاهیم دلالت دارد. «در معامله جای او که محل رواج بازار تمیز است نه دوستی به کار.» (همان: ۵۶) «و طایفه‌ای از این گریوه خطرناک و وحشت‌جای رستاخیز که جز ضمیرآلایی و دل‌فرسودگی بار نیارد، قدم پیشتر نهاده‌اند.» (همان: ۱۲۷) «از حسیض‌گاه بی‌دانشی بر فراز جای حقیقت رساند.» (همان: ۱۳۹) گروه بسیاری به بیغوله‌جای نیستی فرستادند.» (همان: ۱۵۱) «خواهش او را پذیرفته، به خمول جای گزیده فرود آمدیم.» (همان: ۱۵۷) «در نورگاه سحری بدان تیره‌جای رسیده شد.» (همان: ۱۵۹) خلوت‌جای (همان: ۶۷)، صفوت‌جای (همان: ۱۱۵)، نزهت‌جای (همان: ۱۱۷)، صدرجای (همان: ۱۱۹).

۲-۲-۵- آباد

آباد در لغت به معنای جایی است که آب و گیاه دارد و باصفا و بارونق است. (دهخدا، ذیل: آباد). در معنای قدیمی آن، بر معنی «آکنده» و «پر» هم دلالت می‌کند. (همان). کاربرد این کلمه در نثر علامی بیشتر در برگیرنده معنای اخیر است؛ یعنی بر کثرت و فراوانی یک مفهوم یا شیء دلالت می‌کند:

وحشت آباد= جای پر از وحشت ظلمت آباد= جای پر از ظلمت و تاریکی
 «یا مرا زود از کثرت آباد وجود به خلوتخانهٔ عدم راهبری فرمای (علامی، بی تا الف: ۴۵)
 اگرچه شکر اینکه مرا به وسعت آباد آورده، از شادی و غم نجات داده» (همان: ۴۵) «در این صحرای وحشت آباد بی‌آدمی، معنی آدمیت و بوی مردمی از آن گرمای نهادِ خانوادهٔ نفسِ ناطقه به مشام این مسکین می‌رسید» (همان: ۴۹) «سخنان خردافزا معانی عقل‌آرای حکیم سنایی غزنوی که از ظلمت آباد تقلید فراترک رفته از مشرب عذب تحقیق بویی به مشام جان فرجام او رسیده، پذیرای پرتو نور اطلاق شده است.» (همان: ۵۲) «در ستایش آباد جهانِ مزور، نوش را با نیش و جراحت را با مرهم ترکیب داده، تحفهٔ العراقین نام نهاده است.» (همان: ۵۸) «غلغله در آسمان بی‌تمیزی؛ یعنی نشیب‌آباد دینی انداخته،» (همان: ۶۴) «روزی چند قهرمان تقدیر، گردن بستهٔ تو را در تعلق آباد آورده است.» (همان: ۶۵) «به دولت آباد محبت کل سرافراز گردد.» (همان: ۸۴)

۲-۳- صفت‌های فاعلی مرکبِ مُرْخَم

یکی از روشهایی که علامی در تحفه فتحیه با آن به ساخت واژه و ترکیب سازی پرداخته است، استفاده از صفت فاعلی مرکبِ مرخم است. صفت‌های فاعلی مرکبِ مرخم بیشتر برای توصیف ویژگی‌ها و صفات افراد و اشیا بکار می‌روند. ساختمان ظاهری این واژه‌ها چنین است:

اسم یا ضمیر مشترک + ستاک حال

صفت فاعلی، واژهٔ مشتقی است که با افزودن پسوند - نده به بن مضارع افعال ساخته می‌شود «ممکن است از آخر صفت فاعلی مختوم به نده پسوند «نده» را حذف کنیم و آن را به جای صفت به کار ببریم... در این صورت، آن را صفت فاعلیِ مُرْخَم یا مخفف گوئیم و در این حال قبل از بُن مضارع کلمه‌ای می‌آوریم که با آن بُن مضارع تشکیل یک صفت واحد بدهد. مانند سخن گو که اصل آن سخن گوینده بوده است.» (شریعت، ۱۳۴۹: ۲۶۷)

۲-۳-۱- آمیز

کلمه «آمیز» بن مضارع از مصدر «آمیختن» است ولی در ترکیب سازی واژگانی از آن به عنوان وند استفاده می‌شود. این کلمه در معنای فاعلی به کار می‌رود و در اصل آمیزنده بوده است که مرخم آن به شکل کنونی در آمده است. در نثر علامی از این کلمه و کلمات مشابه استفاده زیادی شده است:

«مجموعه‌ای که رنگ آمیز بزم معنی و رزم آرای نفس اماره تواند شد، ترتیب دهد» (همان: ۸۳) «گروه‌اگره مردم و گوناگون آدمی از برخواندن فرسوده کتابهای باطل آمیز، نکالهای سترگ اندوختند.» (همان: ۹۶)

۲-۳-۲- انگیز

یکی دیگر از کلماتی که در نثر علامی کاربرد دارد، «انگیز» است که مرخم «انگیزنده» بوده و معنای فاعلی می‌دهد:

زمانه شعبده انگیز و چرخ فتنه‌پرداز (همان: ۴۲) حقیقت طرازی را افسانه سرایی و شورانگیزی را سوگواری دانسته (همان: ۲۰۱) اندیشه واپس رفتن سودا انگیز است (همان: ۳۱)

۲-۳-۳- آرا

کلمه «آرا» که در اصل، «آراینده» بوده و معنای فاعلی دارد، در نثر علامی بسامد بالایی دارد: «به طرزهای گوناگون چهره‌آرای هنگامه خودبینی شد.» (همان: ۱۲۸) «با چنین دانش بزرگ نخوت‌آرای آن نیرنگ‌ساز بوقلمون روی در کمی نهد.» (همان: ۱۲۸) «به سجود داستان اورنگ‌نشین فرهنگ‌آرای ناصیه بخت‌مندی جلا افزود.» (همان: ۱۳۰) «همانا لعبت‌آرای آن خودستای خویشتن را آیین است.» (همان: ۱۳۴) «مدحت‌سرای بارگاه خلافت، دانش‌آرای دولت همایون.» (همان: ۱۷۱) «در این اثنا پیام‌آرای عینی چنان گزارش نمود.» (همان: ۱۸۰)

۲-۳-۴- افزا

این کلمه مرخم «افزاینده» است و معنای فاعلی دارد. «مستی آگهی شورش‌افزای گشت.» (همان: ۱۲۸) «بسا سخنان هوش‌افزا فرموده تسلی دادند.» (همان: ۱۹۵) «آن رعونت فروش غرورافزا نیز در انجمن حاضر شد.» (همان: ۱۹۸) «سخنان وحشت‌افزای دهشت‌انگیز از زبان مقدس در میان انداختند.» (همان: ۲۰۵) «به طرز دلگشا و آیین عاطفت‌افزا عرضه

داشتند.» (همان: ۲۱۶) «حیرانی افزای نظارگیان آمد.» (همان: ۲۲۲) «بیست و ششم گرامی
فرزند سعادت افزا روزی گشت.» (همان: ۲۲۹)

۲-۳-۵- پرداز

این کلمه معنای فاعلی دارد و مرخم «پردازنده» است که با اسم دیگری ترکیب شده و
کلمه ای با معنای فاعلی می سازد: «لیکن آن کارپرداز حقیقت، مایهٔ روشنی از راه حواس
برگیرد.» (همان: ۱۱۱) «بسیاری زمانیان خامه‌پرداز زبان یکتایی دارند.» (همان: ۱۱۵)
«و فتنه‌اندوزی حیل‌پرداز عقل‌ربای در اندیشهٔ دراز بود.» (همان: ۱۴۲) «شگرف‌بینشان
سحرپرداز را نظر چاره‌گزینی نیفتاده.» (همان: ۱۴۶)

۲-۳-۶- گو

«گو» به معنای گوینده است و معنای فاعلی دارد. این کلمه با اسم دیگری ترکیب شده
و صفت مرکب می سازد و بیشتر در مورد صفت گویندگی افراد به کار می رود: «همان بهتر
که مهر خموشی بر زبان هرزه‌گو بسته.» (همان: ۴۲) «اگرچه از سنایی قصیده‌گو درّهای
آبدار بی‌بها که گوشواره خرد والا را سزد برگرفته بودم، از سنایی مثنوی‌گو کیمیاگر
شدم.» (همان: ۷۰)

۲-۳-۷- فریب

فریب نیز یکی دیگر از صفات فاعلی مرخمی است که در نثر علامی دیده می شود.
این کلمه نیز با اسم دیگری ترکیب شده و صفت مرکب مرخم می سازد: «حسی نیز از
نگاه کردن این مرد فریب نامرد معشوق به هم می‌رسد.» (همان: ۶۰) «آن حرکات دلفریب را
نتواند هزاریکی به ظهور آورد.» (همان: ۸۳)

۲-۳-۸- پرست

یکی دیگر از صفات فاعلی مرخم که در نثر علامی دیده می شود، پرست است که
کوتاه شده «پرستنده» بوده و با ترکیب با اسم دیگر صفت مرکب می سازد: «در اصلاح
نفس ذوفنون خودخواه خودپرست بجدتر گردانیدی تا پای از گلیم حوصلهٔ امکان بیرون
نبرده.» (همان: ۹۳) پندارپرست (همان: ۴۶)، متاع پرست (همان: ۵۷)، صورت‌پرست (همان:
۸۳)، خیال‌پرست (همان: ۱۰۱)، دنیاپرست (همان: ۱۵۱)

۲-۳-۹- فروش

«فروش» کوتاه شده «فروشنده» است که در زبان امروز هم کاربرد خودش را حفظ کرده است همان طور که کلماتی مانند خرده فروش، فرش فروش و... کاربرد دارند. در نثر علامی کلماتی مانند: خودفروش (همان: ۶۵)، رعونت فروش (همان: ۹۳)، نیکی فروش (همان: ۱۲۰)، سخن فروش (همان: ۱۳۰)، دانش فروش (همان: ۱۴۹)، خنده فروش (همان: ۱۶۷) به کار رفته است.

۲-۳-۱۰- بین

«بین» مرخم بیننده است و به تنهایی به عنوان بن مضارع دیدن به کار می رود ولی نوع این کلمه صفت است که با اضافه شدن به اسم یا صفت می تواند صفت مرکب مرخم از نوع فاعلی بسازد. بیشترین بسامد این کلمه در نثر علامی صفاتی چون: خورده بین (همان: ۶۵)، خدابین (همان: ۷۶)، حق بین (همان: ۸۱)، ناتوان بین (همان: ۱۰۶)، کم بین (همان: ۱۱۱) است.

۲-۴- صفتهای مفعولی مرکب مرخم

در زبان فارسی، واژه های مرکب بسیاری وجود دارد که دستوریان سنتی آنها را صفت مفعولی مرکب مرخم می نامند. مراد ما از صفت مرکب صفتی است که از ترکیب دست کم دو واژه ساخته شده باشد. نمونه های زیر را می توان از تحفه فتحیه ذکر کرد:

«یکشنبه دهم صفر هزار و چهار هجری در گرمی آراستن این نامه گوهرامود فرمان در رسید.» (همان: ۶۱) «در چاره سگالی ناملایم روزگار تزویرآمود، دست به دامان مکر و حيله می زند.» (۱۰۶) «نیروی دانش و کردار از سرآغاز نشو و نما، به کج گرایان دامن آلود راه ندادی.» (۱۰۶) «اگر کالایی دست فرسود چهاربازار صورت تهیدست بودی و زمانه از بدخویی و غنچ آرای، دنیا را به پرستاری این کس نفرستادی.» (۱۲۷)

۲-۵- ترکیبات وصفی

نوجویی و بدیع گویی علامی باعث شده تا در گستره فراخ واژه ها صفاتی زیبا و گوشنواز ابداع کرده و با برجسته سازی آنها توجه مخاطب را جلب کند:

سیمین لعبتان سیمیای زودزوال (همان: ۱۶۰)، ره گرایان بادیه غربت (همان: ۶۲)، جهان نوردان آگهی طلب (همان: ۶۲)، شغل ناخن زدن بر دل و جگرپالودن (همان: ۶۴)، من آشفته دل هیچ میدان (همان: ۶۵) تفسیده دلان حسدپژوه، پخته کاران روباه باز (همان: ۶۵)

(۱۵۳)، اورنگ‌نشین فرهنگ‌آرای (همان: ۱۵۴)، بیماری دشوار دوا (همان: ۱۵۴)، یکی دیگر از شگردهای علامی در ساختن ترکیبهای نو که در تحفه فتحیه بسامد بالایی دارد، استفاده از ترکیب وصفی مقلوب است: چون در آن شوریده مکان رفته شد، پریشان‌تر از خاطر او بود. شگرف حالی پیش آمد و طرفه اندوهی سراپای دل گرفت. مهین‌برادر در من آویخت (همان: ۱۵۳)

۲-۶- ترکیبات متناقض نما

متناقض‌نما یا تناقض ظاهری آوردن دو واژه یا دو معنی که به ظاهر متناقض و متضاد به نظر می‌رسند. این قبیل ترکیبات در نثر تحفه فتحیه کاربرد دارند که نمونه‌هایی از آن آورده می‌شود:

نه از بسیاری لذتِ این نمودارِ بی‌بودِ حوصلهٔ نشاط او سیر، و نفس آرزوی او در نشیمن آرام؛ و نه از کمی این نیستِ هست‌نما، معدۀ ماتم او پر و پای خواهش لنگ (همان: ۱۱۱)

۲-۷- اضافه تشبیهی

«همان بهتر که من هم چون همه مردم کمند عشق این در گردن خاطر انداخته زله بردار باشم» (همان: ۴۱) در نثر علامی این نوع ترکیبات بسامد بالایی دارد که در زیر نمونه‌هایی آورده می‌شود:

خار ناکامی (علامی: بی تا الف: ۶۲)، سیه‌خانهٔ ستم زار روزگار (همان: ۶۴)، لَجّة آگهی (همان: ۶۶)، غازهٔ حسن تألیف (همان: ۶۶)، ارغنون نیک‌سگالی و خیرپسبجی (همان: ۶۶)، کاخ صماخی فطرت (همان: ۶۷)، کثرت‌آباد وجود (علامی: بی تا الف: ۱۸)، خلوتخانهٔ عدم (همان: ۱۸)، قبهٔ رعناى دنیا (همان: ۱۹)، عجزهٔ بدروی دنیا (همان: ۲۱)

۲-۸- ترکیبات نامعمول

یکی از راههای ترکیب‌سازی علامی آن است که واژه‌ای را از گنجینه واژگان خود به طور غیر منتظره احضار می‌کند و در محور هم‌نشینی جدیدی جای می‌دهد. مثلاً در توصیف دنیا و روزگار غدار می‌گوید: «آن بی‌مایه دانشی که به شد آمد این فرتوتِ گسیخته‌رشتهٔ تمیز و انصاف، حیرت‌زدهٔ شادی و اندوه است.» (همان: ۱۱۱) و دنیا را پیری می‌داند که رشته تشخیص و انصاف او از هم گسیخته شده است.

من کج‌مچ زبانِ بی‌یاورِ هیچ‌مدان (همان: ۱۳۹) دوستان ناپایرجای (همان: ۱۵۵) حيله اندوزان نافرجام (همان: ۱۲۲)، کج‌گرایان دامن‌آلود (همان: ۱۲۳)، فراخنای آستان قدم (همان: ۱۲۳)

(۱۰۴)، حق‌سرایان تعمیه‌گو (همان: ۱۵۴)، چهره‌آرای هنگامه خودبینی (همان: ۱۵۵)

۲-۹- ترکیبات اسم مصدر

یکی دیگر از ویژگی‌های سبکی ابوالفضل بن مبارک، کاربرد اسم مصدر با بسامد بالا در نوشتار است. وی با این امکان زبانی، به گسترش دایره واژه‌ها و ساخت واژه‌های جدید دست زده و گاه در جهت ساختن سجع از آنها بهره برده است:

دانش و بینش (همان: ۴۴)، آفرینش (همان: ۴۷، ۷۹)، پرستش (همان: ۵۱)، نگارش (همان: ۵۲)، کوشش (همان: ۵۴)، نوازش (همان: ۵۵)، خرامش، نیایش (همان: ۵۷)، گزارش (همان: ۵۸)، تراوش، ریزش (همان: ۵۹)، خرامش (همان: ۶۱)، تیش (همان: ۶۳)، آرامش (همان: ۶۴)، آرایش، نمایش (همان: ۶۶)، شورش (همان: ۸۴)، آموزش (همان: ۹۵)، طپش (همان: ۱۰۱)، فرمایش (همان: ۱۰)، آسایش، سگالش، کشش (همان: ۱۲۹)، آمیزش (همان: ۸۸، ۱۳۰)، ستایش، نکوهش، روش، پرورش، آویزش (همان: ۱۳۴)، خواهش (همان: ۱۳۵)، گردش، تابش (همان: ۱۳۶)، افزایش (همان: ۱۹۴، ۷۰)

۳- نتیجه گیری

ترکیب سازی یکی از فنونی است که نویسندگان و شاعران برای گسترش و پرورش معنای و مضامین مورد نظر خود، لازم است در آن مهارت داشته باشند تا بتوانند آثاری قابل پسند و گاه خارق العاده از خود بر جای بگذارند. این فن در نوشته‌ها و اشعار نویسندگان و شاعران بزرگ و صاحب سبک فارسی کاملاً معلوم و مشهود است. شاعران بزرگی چون سعدی، فردوسی، حافظ و مولوی یکی از ابعاد شهرت خود را مدیون این فن هستند. ابوالفضل علامی را هرچند نمی‌توان از نویسندگان دست اول زبان به حساب آورد؛ ولی می‌توان گفت وی نویسنده‌ای است که فارغ از هرگونه تقلید و تصنع، سبک خاصی در نویسندگی داشته است که مختص به خود اوست. کتاب تحفه فتحیه از جهت کثرت واژگان اشتقاقی و نوساخته، اثری قابل ملاحظه به حساب می‌آید. اغلب ترکیبات اشتقاقی موجود در تحفه فتحیه بر پایه اصل برجسته سازی ساخته و پرداخته شده‌اند. لغات و ترکیبات غیر منتظره و غریب، موجب درنگ و جلب توجه خواننده می‌گردد. با توجه به اینکه علامی در دانش لغت نامه صاحب تألیف است، می‌توان گفت که ترکیب سازی وی در نوشته‌های گوناگونش پشتوانه‌ای قوی و قابل توجه داشته است: علامی لغت نامه‌ای به نام جامع اللغات دارد که در معانی کلمات عربی به فارسی است. وی در ترکیب سازی واژگانی پاره‌ای از امکانات زبانی را مورد استفاده قرار داده که مهمترین آنها ترکیب سازی اشتقاقی

است؛ بدین صورت که وی با استفاده از وندها، شبه وندها، ترخیم صفات فاعلی و مفعولی و استفاده از واژه‌های نامعمول، شیوه به خصوصی در فن نویسندگی به کار برده است و در نتیجه ترکیباتی متنوع و گوشنوازی ابداع نموده که در بلاغت و شیوایی سخن وی تاثیر به سزایی داشته است.

منابع

- ۱- احمدی، بابک. (۱۳۸۸). *ساختار و تأویل متن*، چاپ نهم، تهران: نشر مرکز.
- ۲- آشوری، داریوش. (۱۳۸۶). *بازاندیشی زبان فارسی*، تهران: نشر مرکز.
- ۳- اورنگ آبادی، میر عبدالرزاق. (۱۸۹۰). *مآثر الامرا*، به تصحیح مولوی عبدالرحیم، کلکته: اردوگاید.
- ۴- براهنی، رضا. (۱۳۷۱). *طلا در مس*، تهران: نشر نویسنده.
- ۵- بهار محمدتقی. (۱۳۳۷). *سبک شناسی*، ج ۳، چاپ دوم، تهران: نشر امیرکبیر.
- ۶- پادشاه، محمد. (۱۳۶۴). *آندراج*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: نشر خیام.
- ۷- تسلیمی، علی. (۱۳۹۰). *نقد ادبی*، تهران: نشر آمه.
- ۸- شریعت، محمدجواد. (۱۳۴۹). *دستور زبان فارسی*، اصفهان: انتشارات دانشگاه اصفهان.
- ۹- شفیعی کدکنی. (۱۳۸۰). *ادوار شعر فارسی*، چاپ دوم، تهران: نشر سخن.
- ۱۰- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۳). *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران: نشر فردوس.
- ۱۱- علامی، ابوالفضل. (بی‌تالف). *تحفه فتحیه*، نسخه خطی کتابخانه ملک به شماره ۳۸۱۱.
- ۱۲- علامی، ابوالفضل. (بی‌تاب). *تحفه فتحیه*، نسخه خطی کتابخانه ملی به شماره ۱۰۹۵.
- ۱۳- علامی، ابوالفضل. (بی‌تاج). *عیار دانش*، نسخه خطی کتابخانه مرکز اسناد به شماره ۱۱۲۵۹۰۲.
- ۱۴- فرشید ورد، خسرو. (۱۳۸۶). *فرهنگ پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی*، چاپ اول، تهران: نشر زوآر.
- ۱۵- میرسلیم، سید مصطفی. (۱۳۷۵). *دانشنامه جهان اسلام*، تهران: بنیاد دائرةالمعارف اسلامی.

16-Crystal, David. (1992). *An Encyclopedic Dictionary of Language and Languages*, Blackwell, Massachusetts.